

و پیشکشها بدهند... به خاک افتاده سجده کنند، گاوها و گوسفندها قربانی کنند... از مردم فرشها و ظرفها مطالبه می کرد... حاکم پس از استقرار، ولایت را قطعه قطعه به حراج می گذارد، یکی را فراشباشی، یکی را نایب الحکومه قرار می دهند...»

حاج سیاح می نویسد که در عهد حکومت مظفرالدین شاه «پسران و دامادهای او و متربان و حکام بقدر تمام مدت اسرای زمان سلطنت ناصرالدین شاه ثروت و اسلاک جمع کردند و در عوض انجام اصلاحات و آبادی و ترقی و نظم و علم و سپاه و اسلحه و نظافت و عدل، گفتگوی در میان زمامداران امور به غیر پول و دخل و اسلاک و ثروت نیست. سالارالدوله در زنجان دخلها که از نان برده کمتر از دخل حکومت تهران از نان نبوده. حکام هر جا می روند مفسدین و اشیقاء آنجا را با خود همدست کرده مردم را پایمال می کنند.»<sup>۱</sup>

نمونه ای چند از مظالم حکام: حاج سیاح در ضمن حرکت از مشهد به سوی سیستان، در خانه ای رحل اقامت می افکند و از صاحب خانه از وضع حکام می پرسد... گفتند حکام مالک جان و عیال و مال مردم است. مثل مشهور است: دستی را که حاکم بریده دیه ندارد. کاش تنها حکام بودند، نایب الحکومه، منشی باشی، فراش باشی، پیشخدمت باشی، تفنگدار باشی، میرآخور، ملاباشی، حکیم باشی، داروغه، باکار، کدخدا، هر یک هر چه بکنند جلوگیری ندارد، وای به حال کسی که شکایت کند. صاحب خانه را آدم باهوشی دیدم، گفت: آقا، غلام و بنده زرخرد بسیار بسیار حالش از ما بهتر است.» حاج سیاح می نویسد «... در تهران حکومتها حراج است، هر کس بیشتر به شاه و وزیر و عمله حکومت و واسطه کار و حرم شاه پول بدهد، حکومت به او داده می شود.

«اخلاق و احوال و سن و سال ابداً فرق ندارد، بسا بچه دصساله، پانزده ساله و بیست ساله از شاهزادگان، حاکم یک ایالتی مثل کرمان و خراسان می شود. جمعیتی بزرگ از گرگان گرسنه به اسم اتباع حکومت با خود به آن ایالت و ولایت می برد که باید بعد از ادای صد هزار تومان که به دیوان داده و رشوها و پیشکشها، همان اندازه برای او بعد از خرجها بماند و اطرافیان گرسنه او هم هر یک ذخیره چندین ساله بیاورند. یک شعبه دخل حکام از غله و ارزاق خلیق است. این غله دیوان را خیلی ارزان از دولت تسعیر می کند مثلاً یک تومان یا دو تومان به دیوان پول می دهند و لکن خود در ولایت از مردم به زور غله می گیرند. بسیار است که تمام محصول یک زارع کفایت نمی کند، باید به فروش زن و دختر و غیرها اقدام کند و گندم خریده بدهد. بعضی از حکام از مالکان هم هر جا انباری است به قیمتی خریده تمام ارزاق مردم منحصر می شود به حکام. بعد به هر قیمت که می خواهد می فروشد. مثلاً اگر دو تومان خریده، بیست تومان می فروشد... از نانوا رشوه می گیرند، اجازه می دهند گران بفروشد و خاک داخل کند و نان ناپخته بفروشد. در برابر دکان نانوايي آن قدر جمعیت است که راه بسته می شود و فریادها به آسمان بلند است. حکام از راه قصابها، سیوه فروشها و سایر کسبه نیز دخل کلانی می برند.»<sup>۲</sup>

حاج سیاح در مقام مقایسه معتمدالدوله با ناصرالملک می نویسد: «هر چند کارهای

۱. خاطرات حاج سیاح، پشین، ص ۲۷۹.

۲. همان، ص ۱۳۸.

معتدالدوله را در شیراز دیدم، لکن اینجا (سنندج) آثار او واضح تر بود. زیرا در چنین ایالت کوچک، سرها بریده، خانه‌ها بریاد کرده، مردم در حق او چه‌ها می‌گفتند و چه‌قدر مردم دست و پای بریده دیده می‌شوند که نمونه اعمال او بودند. در مجالس و محافل کارها و فجایع او ذکر می‌شود. اما حکام جزء سقز و بانه و غیره او را مدح کرده می‌گفتند: برحسب اقتدار او ماها سر می‌بریدیم، شکم می‌دریدیم و چشم می‌کندیم، جرم‌ها می‌گرفتیم، مالک الرقاب بودیم. ناصرالملک حکومت و سیاست ندارد. ما نمی‌کنیم، خودش هم نمی‌کند.<sup>۱</sup>

حکمران روحانی شهر رشت: کاساکوفسکی در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «... در زمان حکمرانان گذشته، به‌خصوص در حکومت مشیرالدوله آخرین حاکم رشت، این مجتهد (شریعتمدار) در حل و فصل کلیه امور گیلان دخالت کلی داشته و ساعت‌های متمادی در حضور حکمران سپری می‌کرد. مشترکاً بر رتق و فتق امور می‌پرداختند. مجتهد برای حکمران منابع جدید مداخل به دست می‌آورد و حکمران هم برای مجتهد، متقابلاً، رضایت یکدیگر را فراهم می‌نمودند.

«شعاع السلطنه پس از انتصاب به حکومت گیلان، شریعتمدار را به کلی کنار گذاشت و مستقلاً به اداره امور پرداخت. شریعتمدار با استفاده از عدم رضایت عمومی اغتشاشهای بزرگی علیه او برانگیخته است ۱۲۷۵/۷/۲۷»<sup>۲</sup>

حرکت حکام در شهر: «در آن وقت مرسوم بود که هرگاه حاکم سوار می‌شد، برای دیدن و بازدید علماء و غیر آن متجاوز از صد فراش چوب به دست در جلو اسب حاکم می‌افتادند مردم را اذیت می‌رساندند. علاءالملک (حاکم کرمان) این کار را موقوف کرد. خود سوار الاغ می‌شد، یک نفر از نوکرانش هم سوار اسب یا الاغ می‌شد و با او حرکت می‌کرد. چنان که معروف به حاکم دوخوره شده است. در رسیدگی به عرایض رعایا، به نفسه رسیدگی می‌نمود...»<sup>۳</sup>

حاج سیاح می‌نویسد: «... ظلم و تعدی و طمع بزرگان و عشرت‌طلبی پادشاه روزبروز فزونی می‌گیرد و اساس مملکت روزبروز در تزلزل است. یعنی همت بزرگان، علما تنها به عیش و جمع مال است. کسی در فکر آینده مملکت و رفاه رعیت نیست. آنچه زیاد می‌شود، لقب است و فسق و فجور و تنبلی و نفوذ مکاران و مفتخواران و فرار رعایا و مظلومان به بلاد خارجه...»

حاج سیاح می‌نویسد: «آنچه می‌بینم همه جا رویه‌آبادی و ترقی است و هرروز اختراع جدیدی در اروپا برای سهولت امر زندگی و نشر علم و تمدن می‌شود. هرروز سفر سہلتر می‌گردد و افراد بشر به یکدیگر از لحاظ مادی و معنوی نزدیکتر می‌شوند و این علم و تمدن اروپا که مثل آفتاب تابان شده، بر بسیاری از قطعات نیز شعاع افکنده است... در مقام انصاف، انسان به هرجا می‌رود، عالم مسلمان را ذلیل و ممالک اسلامی را خراب و همه را باهم منافق می‌بیند... خصوصاً مملکت عثمانی و ایران. و از تمام تقاطعی که من دیده‌ام بدتر ایران

۱. همان، ص ۲۵۲، به بند .

۲. خاطرات کاساکوفسکی، پیشین، ص ۸۹، به بند .

۳. تاریخ بیداری ایرانیان، پیشین، ص ۴۱۸.

است که هیچ جا به این درجه خراب و پریشان نیست. جهت آن هم این است که در تمام زمین هیچ جا امرا و ملاها این قدر به مردم ستم نمی کنند. این دو سنگ آسیا در ایران در نهایت قوت و شدت عموم مردم را خرد می کنند.»<sup>۱</sup>

اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطراتش می نویسد: «شخصی در ایتالیا فوت شد که پنجاه کرور دولت او مانده، در روزنامه نوشته بودند. همین که به ناصرالدین شاه عرض شد، شاه فرمود افسوس که در ایران نبود که ظل السلطان و صاحب دیوان و غیره او را غارت کنند. معلوم شد که همه چیز به حضرت همایونی معلوم است. چنان که در ماه محرم بی بی جان عیال امیرزاده مرتضی قلی میرزا در کرمانشاهان فوت شده، چون مسکنتی دارد حسام الملک که از جانب ظل السلطان حاکم است، امیرزاده را حبس نموده که مال عیال خود را چه کردی؟ در صورتی که سه اولاد ۲۰ ساله ۲۵ ساله از ضعیفه دارد که وارث اوست و به کسی دخلی ندارد که مطالبه مال او را از شوهر و اولاد او بکنند.»<sup>۲</sup>

میرزا حسین خان مشیرالدوله در نامه مورخه ۱۴ ذی قعدة ۱۲۸۶ به وزیر امور خارجه ایران، از حالت سکون و عدم تحرك جامعه ایرانی و دروغگویی و ریاکاری زمامداران به سختی شکایت می کند. و از جمله می نویسد: «این فقره را نیز بطور یقین و از روی تجربه متقدمین و متأخرین عرض می نمایم که از برای دول حالت سکون توقف محال است... والله وقت گذشت، فرصت از دست رفت، همیشه از برای دولت ایام راحت و عدم اشکالات داخلی و خارجی ممکن نمی شود. در چنین اوقات باید تدارك آتیه را دید و ترقیبات لازمه که دیگران به شعبه های امور خود داخل کرده اند از قوه به فعل آورد و خود را فریب نداد. و الا روزی می شود که تأسف خواهیم خورد... حکام و ولات ماکه مأمور می شوند، اول درصدد خرج تراشی به جهت دولت و بعد طلب و خواهش تخفیف برمی آیند و دیناری به رعیت نمی دهند... یادگاری که از ایام حکومت خود می گذارند ظلم است و تعدی و جرمه گزاف و تخریب مملکت و خانه خرابی رعیت و تحصیل تمول شخصی به جهت خودشان. اگر هر یک از ما بقدر حصه خودمان معنی وطن داری را فهمیده بودیم و ادای تکلیف از خود نموده بودیم، حال وضع دولت و ملت رنگ دیگری داشت...»<sup>۳</sup>

مشیرالدوله پس از زمامداری، درصدد مبارزه با فساد برآمد و در نامه ای که به حکام ولایات نوشت، تذکر داد که: «انتظام در امورات درباری و سایر رشته های کار دولت و ثروت رعیت موجب اعتبار مملکت می شود.» اختلال امور، از طمع و غرض برمی خیزد و غرض خود ناشی از طمع است. پس به ادله عقلی و نقلی بدترین و بالاترین بلیه تخریب دولت، طمع است و تا دولت بطور جسد و یقین ریشه و بیخ این مرض مهلک مسری را نکند، نمی تواند از ابقای شان و عظم خود مطمئن و آسوده باشد.»

مشیرالدوله در دوران زمامداری خود با این مفاسد مبارزه کرد. در عصر او «آزرشوه و تعارف و هدیه و پیشکش... اسمی باقی نمانده و مال و خزانه دولت به یغما و غارت نمی رود

۱. خاطرات حاج سیاح، پیشین، ص ۸۰-۲۷۸.

۲. خاطرات اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۵۲۶.

۳. فرهودن آدمیت، فکر آزادی، پیشین، ص ۷۱، به بعد.

و تنخواهی که از ملت از بابت مالیات دریافت می‌شود، مصرف حفظ خود آنها و حفظ ثغور مملکت می‌گردد.»<sup>۱</sup> درجایی خطاب به حکام می‌گوید: «ما به اصل و نسب کاری نداریم و کارهای مملکتی را به اشخاص لایق و صدیق می‌سپاریم و معتقدیم که اولاد واقعی سلطنت، رعیت و قشون است. ما از مالیات یعنی از مال حلال به قدر احتیاج به شما حقوق می‌دهیم و اگر مرد کار هستید، در املاک خالصه باداير کردن قنات و استخراج معدن بر ثروت خود بیفزایید. دولت ضامن این که شما میل دارید چهار دست یراق تیب طلا داشته باشید یا در مجلس شما قاب و قدح صورتی چیده شود و یا فوراً چند پارچه ملک شش دانگ اکتیاع نمایید یا تجملات دیگر به جهت خودتان حاصل کنید، نیست. اگر به همان موجب مرحمتی قناعت دارید و طمع و تعدی را می‌توانید از خودتان دور نمایید نعم‌المطلوب والاصلاح در امور خلع خودتان از حکومت است. زیرا گرفتار خواهید شد، بدهم گرفتار می‌شوید. یک فقره دیگر هم هست که جهال می‌توانند اسباب تسلیت خودشان قرار بدهند و آن این است که بگویند خیلی از این قبیل حرفها شنیده‌ایم، تحقیق کننده کیست و مجازات دهنده که؟ لهذا از بابت اتمام حجت می‌نویسد که در همه جا و همه موقع چشم دولت باشماست... و اگر ذره‌ای برخلاف آنچه در این ورقه نوشته شده از شما به صدور و وقوع برسد، نمک پادشاه اسلامیان پناه را به حرامی خورده... مجازات شما را بطور اشد با اصرار مستدعی خواهم گردید. حالا تقدیرات آتیة شما بعد از وصول این تحریرات در دست خودتان خواهد بود.»

یکی از کسانی که به این بخشنامه توجهی نکرد، حسام‌السلطنه والی خراسان بود. ناچار سپهسالار شرحی به عنوان اتمام حجت به او نوشت و رونوشت آنرا با عریضه‌ای به حضور شاه فرستاد و در پایان نامه نوشت: «...امید است که انشاءالله بعد از وصول این کاغذ تغییر کلی در رفتار و سبک و اسلوب خود می‌دهد که مردم آسوده باشند، زیاده جسارت ندارد امرالاشرف الاعلی مطاع.»

ناصرالدین شاه در حاشیة نامه چنین می‌نویسد:

«جناب صدراعظم از این کاغذ شما انصافاً لذت بردم، کاغذ نوشتن بی‌غرضانه و بی‌طمعانه و از روی کمال غیرت است که نوشته‌اید. وزرای سابق به هزار ملاحظه طمع و غرض و چیزهای دیگر هرگز بی‌پرده به حاکم کاشان اینطور نمی‌نوشتند تا به والی خراسان حسام‌السلطنه چه رسد. خدا بکند این کاغذ به هر وسیله‌ای شده زود به دست حسام‌السلطنه برسد، یقیناً بعد از دیدن این کاغذ تفاوت کلی در حرکاتش خواهد شد.»<sup>۲</sup>

پس از ارسال این کاغذ چون در حرکات حسام‌السلطنه تفاوتی حاصل نگردید، ناگزیر از حکومت خراسان معزول می‌شود و سپهسالار مراتب را به عرض شاه می‌رساند و پس از مقدمه‌ای مختصر می‌نویسد: «... معلوم شد نواب حسام‌السلطنه در همه جا و از همه جهت برخلاف آن التزامی که در اول در جواب اظهاراتی که این غلام در عدم تعدی و جریمه و موقوفی پیشکش به او نوشته بودم و جواب بطور التزام نوشته بود، رفتار کرده است. لذا...

۱. همان، ص ۷۷.

۲. دکتر آدمیت، اندیشه ترقی، بهمن، ص ۲۲۴.

این غلام به موجب اجازه کلیه که داشت، حسام السلطنه را از والی‌گری خراسان معزول و عجلتاً قرارداد که امیر توپخانه برای سرپرستی ولایت و حفظ نظام مملکت به‌چاپاری برود و حسام السلطنه احضار شود... امر امر همایون است.»

ناصرالدین‌شاه درحاشیه نوشته است:

«جناب صدراعظم عزل حسام السلطنه را از خراسان و نصب حاجی شهاب‌الملک امیر توپخانه را به آن مملکت بسیار پسندیدیم، البته این زود برود و آن به‌زودی بیاید.»

بعد از این نامه، حسام السلطنه کینهٔ سپهسالار را در دل می‌گیرد. پس از مراجعت شاه از فرنگستان، به تحریک معاندین، سپهسالار از صدارت معزول می‌شود. پس از آن که بار دیگر به‌وزارت خارجه منصوب شد، حسام السلطنه به‌مبارزهٔ علنی با او مشغول می‌شود، تا جایی که مشیرالدوله ناچار شرحی‌گله‌آمیز به‌شاه می‌نویسد، ولی شاه که از بن دندان و صمیم قلب باهیچ نوع اصلاح اساسی در مملکت موافق نبود، در مقام تنبیه و توبیخ حسام-السلطنه بر نمی‌آید بلکه در حاشیه نامه نوشت:

«بسیار تعجب حاصل شد که هنوز دست از این نوع حرکات بی‌معنی برنداشته‌اند. من بطور پخته تحقیق کرده حرف می‌زنم، شما چیزی اظهار نکنید. کم کم کار قوامی‌گرفته خود به‌خود خوب می‌شود. انشاءالله تعالی.»

بطور کلی شاه به نعل و به میخ می‌زد. هم از حکام و شاهزادگان فاسد حمایت می‌کرد و هم می‌خواست به‌دست سپهسالار به‌اوضاع آشفتهٔ کشور سروسامانی بدهد. و این کار عملی نبود. صدراعظم با حکومت ظل‌السلطان مخالف بود، ولی شاه از فرزند ارشدش حمایت می‌کرد و می‌خواست او را به‌حکمرانی فارس نیز منصوب کند. پس از آن که سپهسالار از کارکناره‌گرفت، ظل‌السلطان بنا به‌نوشتن خودش؛ همهٔ خالصهٔ اصفهان را که قریب ۶۰۰ پارچه ملک بود ده ساله از دولت اجاره کرد (ظل‌السلطان مدعی است): «درعالم کسی به‌دقت من ملک نخریده است.» باستوفی‌المالک که امور داخلی کشور را به‌عهده داشت، همدست شد دوست هزار تومان پیشکش داد و به‌یاری او حکمرانی فارس را نیز به‌قلمرو خویش افزود.

شاه چنان که دیدیم در موقعینهای حساس از رئیس دولت حمایت نمی‌کرد و همین موجب گستاخی شاهزادگان و دیگر متجاوزین به‌حقوق عمومی شده بود. تا جایی که آشکارا به‌سپهسالار می‌گفتند: «مطمئن به‌سراحم ملوکانه مشو، ما همانیم که میرزا تقی‌خان... را عزل کردیم...»

میرزا حسین‌خان در نامه‌ای خطاب به‌شاه می‌گوید: «این غلام در امورات... اعتنا به‌تهدیدات مردمان با غرض نکرده از جادهٔ حقانیت و دولتخواهی واقعی قولا و فعلا منصرف نشده و نمی‌توانم شد. بطوری که قلب مطمئنهام نهایت آسودگی از افعال و اعمال دارد.»<sup>۱</sup>

«تا اواخر قرن سیزده هجری قمری بیش از دوست سال می‌شد که طایفه‌ای به اسم «اردلان» نسلاً بعدنسل در کردستان ایران حکومت می‌کردند.

حاکم کردستان در عهد ناصرالدین شاه

این حکام یا به اصطلاح آن دوره «ولات» ظاهراً تابع دولتهای مرکزی و حافظ حدود و ثغور ایران در مقابل تجاوزات عثمانیها بودند، پادشاهان صفویه و قاجاریه برای تشویق اردلانها بمزید اطاعت و خدمتگزاری چندبار باخوانین برجسته آنها وصلت نمودند.

در سال ۱۲۷۵ قمری که ناصرالدین شاه دیوانخانه عدلیه‌ای به ریاست عباسقلی خان معتمدالدوله جوانشیر تشکیل داد، مقرر شد از طرف آن دیوانخانه عظمی نمایندگانی هم بعنوان «دیوان بیگی» به ولایات اعزام شود تا به عرض و داد مردم در محل رسیدگی نمایند.

آن موقع حکومت کردستان بالورائه رسیده بود به امان‌الله خان ثانی معروف به غلامشاه خان والی، مادرش والیه خانم عمه شاه و بانوی بانفوذی بود، نمی‌خواست مأموری از تهران بعنوان ریاست دیوانخانه عدلیه به سنندج آید و در کار پسرش دخالت کند میرزا رضاعلی نایب‌الوزا مستوول وصول مالیاتهای دیوانی را فرستاد به تهران حضور شاه معرفی شود تا او را به سمت دیوان بیگی کردستان معین بنماید... چون شایسته به نظر آمد بی معطلی فرمان منصب و لقب دیوان بیگی به افتخار او صادر گردید... ضمناً جوانشیر محرمانه به دیوان بیگی گوشزد نمود: نظر بشکایات روزافزونی که از تعدیات غلامشاه خان والی به تهران می‌رسد، هرگاه به ملاحظه او، در احقاق حق متظلمین قصور ورزد مستوول دولت خواهد شد.

دیوان بیگی بعد از مراجعت به کردستان حتی الامکان در اجرای اوامر مافوق کوشا بود... لیکن غلامشاه از این جهت خیلی دلخور شده بود... ولی جرأت نداشت عملی برخلاف کند. و این جریان کم کم سبب تضعیف و تخفیف حکومت والی می‌شد که کردستان را درسته ملک موروثی خود می‌دانست پس از مرگ عباسقلی خان جوانشیر، والی در مقام انتقامجویی برآمد دیوان بیگی و فرزندش را دوستانه برای قمار دعوت کرد بعد ناجوانمردانه به آنها حمله کردند و هر دو را به زندان انداختند بعد خانه دیوان بیگی را غارت کردند و فقط یک نمذ زیرانداز و لحاف کرسی برای زن و بچه او باقی گذاشتند... باوجود غارت اسوال منقول و مصادره دواب سرطویله و ضبط املاک و سلب مناصب باز غلامشاه خان دست بردار از دیوان بیگی نشد و قصد کشتن او را داشت، فخرالعلما از اجله علمای کردستان در مقام وساطت برآمد و چون دیوان بیگی را در مبلغ دوازده هزار تومان از والی خرید، او را موقتاً به منزل خود برد از آن پس ستمگری و تجاوز والی به حقوق حقّه و ناموس عالی و دانی اهل ولایت به جایی رسید که شبها بی محابا به خانه ملا احمد شیخ الاسلام میرفت تا با عیال او عشق بازی کند و این موضوع برسر زبانها افتاد. ملا احمد و برادرانش امین الاسلام و ملا صالح یک شب ضعیفه بیچاره را کشتند و کرسی اطاق او را آتش زده گفتند به این سبب خفه شده است! آنوقت تظلمات و دادخواهی مردم کردستان به دربار تهران روزافزون گردید. اما شاه به خاطر والیه خانم عمه اش حتی الامکان نمی‌خواست دست به ترکیب حکومت اردلانها بزند. بالاخره علمای کردستان و دیوان بیگی یک شب محرمانه از شهرگریختند و به هروسپله بود خود را به تهران رسانیدند و پس از اعلام مظالم و تعدیات والی به شاه، ناصرالدین شاه گفت: چون

ولایت کردستان را نمی‌توان معزول کرد میرزا زکی وزیر در اندرون به پیشکاری مخصوص از جانب دربار مأمور کردستان می‌شود تاجلوی تعدیات غلامشاه‌خان را بگیرد. فرزند دیوان بیگی همراه میرزا زکی به سنندج می‌رود و این شخص یازده پارچه املاک دیوان بیگی که والی ضبط نموده و به دیگران بخشیده بود پس گرفت و به تصرف گماشتگان میرزا عباسعلی داد البته خسارات وارده به دیوان بیگی جبران نگردید ولی برای اولین بار پای مأمورین دولت مرکزی به کردستان باز شد ولی حاکم ظالم همچنان تا پایان عمر در مقام خود باقی ماند.»<sup>۱</sup>

همانطور که مردم از خبر حرکت فرمانروایان ستم‌پیشه نگران و متأثر می‌شدند از بشارت ورود حکمرانان با حسن نیت، مشعوف و مسرور می‌گردیدند.

### تشریفات استقبال از استاندار فارس

در سفرنامه تهران به شیراز نظام‌الملک که در عهد مظفرالدین‌شاه نوشته شده است می‌خوانیم که پس از عزل فرمانفرما از حکومت فارس میرزا عبدالوهاب‌خان نظام‌الملک مأمور فارس می‌شود. منشی گننام او شرح این مسافرت را از روز پنجشنبه ۱۴ شوال ۱۳۱۶ از تهران به فارس به رشته تحریر کشیده است و با مطالعه آن طرز سفر، وسایل نقلیه، تشریفات و تکلفاتی که مأموران عالی‌مقام ناچار به رعایت آن تن می‌دادند، وظایف مأمورین و شخصیت‌های محلی هنگام ورود استناداران و شخصیت‌های بزرگ به منطقه‌ی نفوذ آنها، قربانی‌گاو و گوسفند و اظهار شادمانی مردم و سایر سنن و عاداتی که تا آغاز مشروطیت در ایران سخت معمول بوده برای خوانندگان این سفرنامه روشن می‌شود.

ما برای آشنایی خوانندگان با سنن آن دوران سرگذشت آخرین روز مسافرت «جمعه ۲۶» را به شیراز عیناً از سفرنامه نقل می‌کنیم: «صبح روز جمعه ۲۶ بعد از ادای فریضه و صرف چای بیرون تشریف برده جنابان فتح‌الملک و نصیرالملک و انتظام‌الممالک و قوام لشکر و بدرالسلطنه و غیره و غیره همگی شرفیاب شده مرخص شدند و چون حرکت و ساعت ورود بعد از ظهر بود ناهار گرم پخته بودند، حضرت آقای جدآگاه ناهار صرف فرموده و شش مجموعه قاب و قدح ناهار ممتاز با دو مجموعه بره پلو و چلوکباب گوشت آهو درچادر بنده آورده همه همراهان محترم در حضور من صرف ناهار کردند بعد از ناهار ابتدا سرکار علییه خانم امجد السلطنه دامت برکته‌ها با سایر خانمها و کلفتها کالسکه نشسته روانه شهر شدند بعد حضرت آقای سوار شده در اویش و قترا و سادات و طلاب از هرقبیل به جهت اخذ عمل حاضر بودند به همه آنها احسان فرموده به راه افتاده تا به تنک الله اکبر رسیدیم مردم شهر اجماعاً بیرون آمده از زن و مرد عالم و فاضل و خوانین و کسبه و یهود و مسلمان از هرقبیل در دو طرف راه که تقریباً نیم فرسنگ به شهر مانده بود متصل به هم، طوری اجتماع کرده بودند که چشم از دیدن آنها خیره و خسته می‌شد از همانجا نقاره‌چی شروع کرد به نقاره زدن و توپخانه شروع به شلیک توپ کرده و موزیکانچیان افواج، سلام زده و مردم شهر از فرط خوشحالی صلوات و سلام می‌فرستادند و زنها کیل می‌کشیدند، یهودیها دو فرد گاو قربانی کردند، اطفال

۱. میرزا رضاعلی دیوان بیگی از دهال عهد ناصری بقلم نوه او رضاعلی دیوان بیگی فرهنگ ایران زمین ج ۲۰،

مدرسه انتظامیه نیز در یک طرف صف کشیده بودند، به همه آنها حضرت آقایی اظهار مرحمت فرمودند، لوطی باشی با میمونها و انقرا به استقبال آمده بودند، رئیس عمده طرب با مطرب یهودی و مسلمان و رقاصها همگی دایره و دسبک می زدند و رقاصها می رقصیدند. افواج توپچی ملتزم رکاب که با لباس پاکیزه از دوطرف صف بسته بودند به راه افتادند و فراشان حکومتی و شاطران و کدخدایان شهر همگی در جلو به راه افتادند، لدی الورد اجزای سلام را که ایشیک آقاسی باشی از پیش ترتیب داده بود. در عمارت کاخ همه جا به جا ایستاده حضرت آقایی از راه خلوت بدتالار نزول اجلال فرمودند و سلام نشستند در تالار خوانچه‌های شیرینی بیگلربیگی چیده بود و یک طاقه شال نارنجی ممتاز در زیر صندلی پانداز انداخته بوده بنده و نواب اشرف والاعین السلطنه و سایر شاهزادگان در تالار و در حیاط هریک به جای خود ایستاده؛ مستشیرالسلطنه با غلام کشیکخانه و علی پاشاخان با سوار قزاق در جای خود ایستاده جناب مهندس باشی هم شرف مخاطبت داشتند شروع به شلیک توپ شد، بعد از سؤال و جواب سلام، خطیب خطبه غرا و شاعر که تاج الشعرا باشد قصیده بلیغی به عرض رسانید و سلام برگزار شد.

بعد از اتمام مراسم سلام، جناب اعتمادالسلطان بیگلربیگی شهر را، با اعطای یک توپ جبه ترمه کشمیری لاکی حاشیه دار ممتاز که رسم معمولی است مخلع فرمودند و همگی به محل خود مراجعت کردند.<sup>۱</sup>

در روزنامه سفر خراسان و سیستان تألیف محمد ابراهیم خداپسند که مربوط به دوران استانداری حشمت الدوله حمزه میرزاست مطالب جالبی از اوضاع اجتماعی و اقتصادی خطه خراسان می توان به دست آورد، نویسنده می گوید پس از ورود به بیرجند «... میرزا محمدعلی مستوفی که رتبه وزارت حشمة الملک را دارد مطلع شده جان نثار را پذیرائی نموده و منزل معین نمود، در آنجا سکنی داد سر روز در آنجا بلد گرفته عازم دارالنصره سیستان گردیدیم.

آنچه جان نثار ملاحظه نمود قصبه بیرجند در کمال آبادانی و معموری است و خیلی با نظم، که از نظم حشمة الملک و سیاست او هیچکس قادر به شرارت و ارتکاب اعمال قبیحه نیست، گویا اسم دزد و شرابخوار در آن قصبه کسی نمی داند، الحق ولایتی که در تحت تصرف و حکومت امیر علم خان حشمة الملک است در کمال امنیت و انتظام است... سابق بر این رسم بوده است که اهالی بیرجند غالباً قلیان تریاک می کشیده اند الحال از سیاست و نظم حشمة الملک قلیان نمی توان کشید بلکه یک حب تریاک بقدر ماش هم کسی نمی تواند بخورد.»<sup>۲</sup> چنان که دیدیم، سپهسالار مانند میرزا تقی خان امیرکبیر مورد حمایت واقعی شاه نبود، با این حال این مرد با کفایت و پرشور در دوران زمامداری به نفع مردم قدمهایی برداشت. در خصوص نفوذ او امر میرزا حسین خان، مؤلف حدودالتواریخ می نویسد حکم مشیرالدوله «به هر ولایتی که رفت مردم آنجا آسوده می شدند. حکام و رؤسای تلگرافخانه مجبور بودند این تعلیقه را در مساجد و مجامع ولایات قرائت نمایند که جمیع رعایا اصفا کنند. از این گونه احکام زیاد صادر می کرد و حکام قدرت تخلف نداشتند. حکام ولایات درهای تلگراف که

۱. فرهنگ ایرانزمین ۱۳۳، سفرنامه تهران به شیراز نظام الملک، ص ۲۷۶ به بعد.

۲. فرهنگ ایرانزمین ۱۳۳، ص ۱۲۹ به بعد.



فقط اسم «حسین» را می‌دیدند، دیگر از قوت و قدرت بیرون می‌شدند. هر قدر تنخواه که از مظلومی می‌گرفتند، فوراً به موجب تلگرافی رد می‌کردند. اگر رئیس تلگرافخانه نقلی می‌کرد و با حاکم سازش می‌نمود، و حکم را در سلاه عام قرائت نمی‌کرد به انواع عقوبتها گرفتار می‌شد و مگر رؤسای تلگرافخانه بپای این کارها معزول می‌شدند...»<sup>۱</sup>

«این شیوه که احکام رسمی را در مسجد بخوانند، در آن زمان بهترین وسیله برای آگاهانیدن توده مردم از سیاست دولت بوده. همچنین توجه خاص داشتند که مردم را به حقوق خویش آگاه کنند... اگر نوشته صدرالشورایخ دقیق باشد، اجازه دادن به مردم، در بیرون کردن حاکم متعددی رشوه‌خوار، اسری بسیار مهم و جسورانه بوده است...»<sup>۲</sup>

فرمان متولی باشیگری ارض اقدس: برای آن که خوانندگان بتوانند فرامین عهد «ناصری» را با منشورها و احکام عصر «سنجری» منایسه کنند، فرمان مورخ صفر ۱۳۷۳ را نقل می‌کنیم: «الملك لله تعالی شانه، حکم همایون شد، آن که حضرت سالک الملک قدیم که بهخواست و اراده خداوندی وجود اقدس همایون ما را درخور سریر و دینیم فرمود. و پایگاه منیع خلافت و جهانداری را که اعلی مقامات عز و اجلال آنست برای ذات ملکی صفات ما مسلم داشت... فرض و لازم شعردیم که از مقاصد ملکی و مهمات سلکتی... مقرب الخاقان میرزا محمدحسین عضدالملک وزیر و نظایف و موقوفات را من کل الوجوه قابل و سزاوار دیده... اسر جلیل متولی باشی‌گری... به عهده لیاقت مشارالیه محول و واگذار... و او را در رونق و قیق امور... دهات و مزارع و دکاکین و مستغلات موقوفه در هر جا و هر چند من کائنا ما کان و تغییر و تبدیل عمله و خدام و نحو ذلک امین و مختار فرمودیم. مقرر آن که عموم متولیان و عمله و خدام آستان ملایک پاسبان، مشارالیه را متولی باشی... دانسته و به کل مستأجرین و رعایای املاک و مستوفیان موقوفه حضرت ثامن الائمه (ع) اسر و مقرر فرمودیم که همه ساله حساب دخل و خرج و صادر و وارد خود را با مشارالیه انجام داده و او را در کل امورات صاحب رأی و مختار دانند. فی شهر صفر المظفر ۱۳۷۳.»

دستخط ناصرالدین شاه: عضدالملک سالهاست به این دولت خدمت با صداقت کرده است، خاصه در این دولت که صداقت او را مکرر تجربه فرموده ایم به خصوص در مسأورت بطرز نورخ. حال هم که خواستیم التقات ثانیه در حق او بفرماییم، منصب متولی باشی‌گری ارض اقدس را به او مرحمت فرمودیم که در انتظام امورات آن حضرت، کمال سعی را بکند، و در رونق و شکوه و نظم آن روضه متبرکه سعی و جاهد باشد. صفر المظفر ۱۳۷۳.

رفتار سعدالسلطنه با روحانی محل: «سعدالسلطنه یکی دیگر از حکام پیش از شروطیت بود... از واقعات دوران حکمرانیش یکی این است که ملاحسن تحویل‌داری، روحانی طرف توجه عامه را معلوم نیست به چه علت به دارالحکومه احضار کرد. ملاحسن به پیغام حکومت از آن جهت علت احضار اعلام نشده بود، وقع نگذاشت و به دارالحکومه نرفت. اصولاً «علما و طبقه روحانی شهر به جز آنهایی که سیاست‌پیشه بودند از تماس با حکومت و مسأورتین دولت ابا داشتند مگر آن که مورد از موارد ادای یک وظیفه شرعی باشد.» حاکم مجدداً پیغام داده تسکید کرد و خط و نشان کشید. ملاحسن

برای بار دوم باز معذرت خواست و علت احضار را استعلام کرده، برای سومین بار عده‌ای از فراشان حکومت به منزلش ریختند و او را عفاً به دارالحکومه بردند و حاکم مستبد وقت دستور داد گوش روحانی بی‌گناه را به دیوار میخ کنند.

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

عمل ناشایسته مزبور، علما را عصبانی کرد. به‌اشاره حاجی ملا محمد خماسی که از علمای درجه اول گیلان بود، بازارها بسته شد و شهر متشنج گردید. خیر اعتصاب به‌سرکز منعکس شد و مظفرالدین‌شاه بی‌درنگ سعدالسلطنه را معزول کرده و به‌حاجی خماسی نوشت که فرزندش شعاع السلطنه را قریباً به گیلان خواهد فرستاد تا خطای حاکم معزول را جبران کند و از مردم گیلان به‌ویژه روحانیان دلجویی نماید...»<sup>۱</sup>

رفتار نایب‌الحکومه‌ها: «نه تنها حکام، بلکه نایب‌الحکومه‌ها و عمال آنها نیز در حوزه مأموریت خود فعال‌سایه و مختار مطلق بودند. عضدالسلطنه موقعی که حکومت «سال» را در اختیار داشت، مهدی‌خان پیشکارش دستور داد به‌عنوان چشم‌روشنی به جمع‌آوری سیورسات مشغول شوند. و از برنج و روغن و کره و عسل تا گلیم و مس و قالی، آنچه که زورش می‌رسید می‌گرفت... ناگفته نماند که حکمران و نایب‌الحکومه‌های زمان مشروطیت پیش از آن حقوقی از دولت دریافت نمی‌کردند. مع‌هذا وقتی معزول یا به‌مأموریت دیگری می‌رفتند، بار خانه‌شان را می‌بایست کاروانی مشتمل بر چندین قطار شتر یا قاطر حمل‌کنند، و برای اداره املاکشان پیشکار استخدام کنند. و اینها به‌دست نمی‌آمد، مگر از درآمدهای نقدی و جنسی دوران مأموریت هر محل. و چون همیشه اختلافات و کشمکشهای ملکی و حقوقی بین مردم وجود داشته و هنوز هم دارد و مرجع کل مرافعات و قطع و فصل منازعات حکام، نایب‌الحکومه‌ها بودند، عارض و معروض می‌بایست مبلغی به آنها پیردازند که میزانش البته به‌درجه اشتباهی حکام بستگی داشته است. عضدالسلطنه... دستور داد هیچ دختری مادام که از او تحصیل اجازه نکرده است حق شوهر کردن ندارد. و بدیهی‌ست که جوانان و مردان حوزه مأموریتش نیز حق زناشویی نداشتند. کسب اجازه هم کار آسانی نبود، و گذشته از چندکله نقد و چند بسته چای دارجلینگ و چند شیشه گلاب مقصر و فاستونی انگلیسی، طاقه شال کشمیری یا عبا‌های نایبی، می‌بایست مقداری وجه نقد به‌رسم شیرینی نیز تقدیم گردد. والا حکم حاکم و مرگ مفاعات... شاعر در حقش گفت:

یک سال دگر اگر بمانی ماسال انت الباقی و کل شیء هالک<sup>۲</sup>

رفتار حکام در عهد مظفرالدین‌شاه: ناظم‌الاسلام در قادیخ‌بیداری ایرانیان می‌نویسد: «... عمده هیجان و شورش رعایا و بیداری ایرانیان را پسران مظفرالدین‌شاه و سلسله‌شاهزادگان این طایفه باعث شدند. چه مرحوم مظفرالدین‌شاه حکومت ایران را بین پسرهای خود و طایفه قاجاریه قسمت فرمود. صدارت ایران را که تا زمان این پادشاه به‌شاهزادگان نمی‌دادند، و آنگاه به‌شاهزاده‌عین‌الدوله کرد. وزارت جنگ و سپهسالاری را به برادر خود کاسران میرزا تفویض داشت، حکومت آذربایجان را به ولیعهد خود محمدعلی میرزا داد، حکومت فارس و شیراز و بنادر را به پسر دیگرش شعاع السلطنه بخشود. حکومت گیلانات را به پسر دیگرش عضدالسلطان داد. حکومت

۱. ابراهیم میرفندرای، گیلان در جنبش مشروطیت، پیشین، ص ۳۰.

۲. همان، ص ۲۱۱.

لرستان را به پسر دیگرش سالارالدوله، ایالت کرمان هم در واقع به ادارۀ ناصرالدین میرزا درآمد. سایر بلدان را به سایر شاهزادگان نزدیک خود عطا کرد. این پسرهای جاهل و شاهزاده‌های متکبر با نهایت غرور بر احدى ایفا نکرده، اسوا و نفوس و اعراض و نوامیس رعایا را از خود می‌دانستند. دخترهای رعایا را به قهر و غلبه متصرف می‌شدند و آتش ظلم و بیداد در تمام ایران مشتعل گردید... که دودش غبار چشم رعایا را بر طرف نمود و رعیت از خواب غفلت بیدار شد. دیدگان دیوانیان کور همه به خود مشغول و به ربودن حصص و تقسیم باقیمانده خزانه... سرگرم بودند. در ضمن عقلا و دانشمندان مقتضی را موجود و مانع را مفقود دیده، شروع به کار کردند تا این که پیش آمد؛ وقایعی که تاریخ بیداری ایرانیان حاوی آن است.»<sup>۱</sup>

شعاع السلطنه در فارس: در جریان نهضت مشروطیت «شاهزاده شعاع السلطنه سلک منصور میرزا، پسر مظفرالدین شاه حاکم فارس بود و اسلاک خالصه فارس را از دولت در سبلتی قلیل خریداری نمود و شروع کرد در تصرف خالصجات شیراز. ضمناً اسلاک خالصه‌ای را که در زمان ناصرالدین شاه به رعایا فروخته شده بود تصرف می‌کرد... کم کم اقتادند به جان و مال مردم... صاحب ملک اگر قباله‌ای نداشت که حالش معلوم است، و اگر قباله و سندی اظهار می‌داشت از دست او گرفته پس از چندی ملک را هم متصرف می‌شدند تا این که شاهزاده حاکم به عزم معالجه مرض، مسافرت به فرنگستان نمود. سردار مکرم که نایب‌الحکومه فارس بود، بنای بدسلوکی را گذارد. مردم به شاه‌چراغ که محل بست بود متحصن شدند. سردار مکرم به بیهانه ایجاد نظم، دستور شلیک داد. متجاوز از ۲۰ نفر از مردم و اطفال به خاک هلاک اقتادند. بعضی هم به قونسول‌خانه انگلیس پناه بردند. بالاخره شعاع السلطنه از حکومت فارس معزول گردیده.»<sup>۲</sup>

مظالم و بیدادگریهای حکام و مأمورین دیوانی ایران در عصری که آزادی و حکومت ملی اروپا را فرا گرفته بود، در محافل سیاسی و مطبوعاتی غرب با شگفتی فراوان منعکس می‌گردید.

شکایت مردم شیراز از شعاع السلطنه به نمایندگان دول خارجی: در این تلگرام مردم شیراز نخست از مظالم و بیدادگریهای شعاع السلطنه در نخستین دوره فرمانداری، و بعد از ستمگریهای او در دوره اخیر شکایت می‌کنند و می‌نویسند: «با این که به هنگام برقراری تعرفه جدید قرار بر این شد که دیگر به هیچ نامی مالیات دیگری در داخله کشور وضع نگردد، او علی‌رغم مقررات موجود، به اخذ عوارض و مالیاتهای غیر قانونی پرداخته و از جاده‌ها هم مالیات می‌گیرد. چون عمال او با اسلحه و تهدید و تاراجگری این مالیاتها را مطالبه می‌کنند، مردم ناچار مدت ۵ روز است که دست از کار کشیده‌اند. با این که مردم به روحانیون و نمایندگان سیاسی خارجه متوسل شده بودند، دولت نه تنها در مقام رفع شکایت مردم برنیامد، بلکه عده‌ای از فرزندان مردم در جریان مبارزات کشته و زخمی شدند...»<sup>۳</sup>

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، پیشین، مقدمه، ص ۱۳۲.

۲. همان، ص ۱۵۵.

۳. حسن مدرسه، اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان، مربوط به دسامبر ۱۹۰۵، ص ۳۴ به بعد.

در ژوئن ۱۹۰۶ بار دیگر به سراداردگری گزارش می‌دهد که در تهران، مشهد، سیستان، کرمان، همدان، کرمانشاه، شیراز و رشت وضع وخیم و مردم ناراضی هستند. «دو تن از شاهزادگان بدنام شعاع السلطنه و عضدالسلطنه توسط مردم از شیراز و رشت اخراج شده‌اند و جلال‌الدوله پسر برادر شاه از فرمانداری کردستان خلع گشت، و چیزی نمانده بود که به دست مردم به قتل برسد. سفارت انگلیس در گزارش مورخ ۴ ژانویه ۱۹۰۶ اعلام می‌کند که مردم از آمدن سالارالدوله حاکم کردستان سخت ناراضی هستند و برای این که از شر این حاکم ظالم رهایی یابند، «حاضر هستند سالی سه هزار تومان به شاه تقدیم دارند که این حاکم به شهر آنها فرستاده نشود...» ولی این تقاضا به علت کم بودن مبلغ نقدی مورد قبول قرار نگرفت.»

تعدی ملتزمین اردوی مبارک: در پایان نامه مشروحی که حکمران ثلاث به اتابک نوشته، از وی چنین استدعا می‌کند: «... استدعا دارد تکلیفی از برای رعایا و قزاقی ولایات مقرر فرمایند که از تعدی ملتزمین اردوی مبارک و سوار فتح السلطان محفوظ بماند.»<sup>۱</sup> فسادآموزین دولت: از گزارشهایی (راپورت‌ها) که از عهد مظفرالدین شاه به یادگار مانده، می‌توان به فساد مأمورین دولت و حمایت زورسندان از آنها پی برد. اینک یکی از گزارشهایی را که در کتابخانه «حسین ثقفی اعزاز» به یادگار مانده، برای اطلاع خوانندگان نقل می‌کنیم: گفتگو در حمام، راپورت دوشنبه ۲۰۳ شهر شوال ۱۳۲۴...

«امروز توی حمام کربلایی عباسعلی گمرکچی دو نفر از آدمهای جناب حاجی شیخ فضل‌الله و غلامعلی خان پسر کوچک کربلایی عباسعلی که پیشخدمت جناب وزیر دربار است و چند نفر دیگر صحبت می‌کردند که بارها وزیر دربار صحبت می‌کند که من وقتی که در تبریز بودم، همیشه ۲ هزار تومان مقروض بودم و هرچه می‌کردم که شاید خودم را از قروض خلاص بکنم نمی‌شد. اما از وقتی آمده‌ام تهران، آنچه مقروض بوده‌ام داده‌ام و آنچه هم دارم می‌بینید، در تبریز چه داشتم، اینجا چه دارم. بعد غلام‌علی خان قسم خورد که فعلا مسخارج طویله وزیر دربار را که من نمی‌دانم، روزی صد تومان خرج طویله دارد. غیر از سواجب میراخور و جلودار و مهتر. یکی از آدمهای حاجی شیخ فضل‌الله بود گفت البته اینطور است که اینطور می‌شود، اگر چنانچه از اول عدالت بود یک همچو پدر سوخته دارای پنجاه کرور نمی‌شود. خیلی خوب، یکی از این زن‌قجه نمی‌پرسد که تو کدام خدمت را به دولت کردی، کدام دشمن را از دولت دفع کردی؟ چه هنری کرده‌ای که وقت سلام این همه نشان می‌زنی و این همه درشکه و کالسکه و ملک و عمارت ساخته‌ای؟ اگر انشاءالله شاه خوب شد مجلس چنان بکنند که صدرجه بدتر از قوام‌الدوله که او را وارونه سوار قاطر لخت کردند بشوی. بعد آن یکی آدم حاج شیخ فضل‌الله گفت برادر من اگر چنانچه این آدم خودش را با دوسه نفر از آقایان نبسته بود و آنها را ندیده بود، حالا هزار مرتبه بدتر از عین‌الدوله به سر او آورده بودند. این بود که زیر پرچم سید محمد و آسید احمد و میرزا مصطفی را گرفت، چه پول داد چه وعده داد چه ارسال و مرسول کرد آنها را با خودش همراه کرد. والا حالا

۱. همان، ص ۵۲، به بی.

۲. اسناد و نامه‌های تاریخی از جلایریان تا پهلوی، پیشین، ص ۲۰۹.

صد دفعه بود که او را آواره کرده بودند... محض اطلاع عرض شد. چاکر اسماعیل،<sup>۱</sup> یک حاکم جنایتکار: ناظم الاسلام کرمانی می نویسد: «صدیق الممالک یک سال حکومت دشتی و دشتستان و یرازجان با او بود، علاءالدوله او را عزل کرد... آقای طباطبائی تلگرافی دراستخلاص صدیق الممالک به علاءالدوله مخابره فرمود، جوابی که از طرف علاءالدوله مخابره شده است در این مقام درج می کنیم، آن وقت خواننده تاریخ می داند که پایه ظلم و ستم به چه حد بوده است. و حال آن که امروز از ده سال قبل به ده درجه کمتر شده است. صورت تلگراف از این قرار است:

[www.bakhtiaries.com](http://www.bakhtiaries.com)

شیراز، جواب نمره ۴۲، تاریخ ۱۳۲۴.

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب شریعتمدار حجة الاسلام آقای آسید محمد مجتهد دست افازانه، تلگراف مبارک را در مسئله صدیق الممالک در چند روز قبل زیارت نمودم و مشغول اصلاح کار او شده ام. اما این آدم کاری نکرده است که بتوان اصلاح کرد. هفتاد نفر را بدون جهت کشته است که وراث آنها در اینجا آه و ناله دارند و دادخواهی می نمایند. مردم یا او خونی شده، درصدد تلف او بودند. بیست و دو هزار تومان باقی او بود. گفتم بیود تهران حسابش را بدهد، همین دو روزه حرکت خواهد کرد. درانجام فرمایشات حاضرم. علاءالدوله.<sup>۲</sup>

امان الله خان افشار چون پیرو سلمان فارسی بود عزل شد؛ از آغاز حکومت قاجاریه بلکه از قرنهای پیش، حکام و فرمانروایانی سورد علاقه سلاطین بودند که در حوزه قدرت خود در راه مال اندوزی و تأمین منافع صدور و اعیان از هیچ ظلم و ستمی خودداری نکنند، بخورند و بخورانند تا مورد تأیید قدرت مرکزی قرار گیرند. «... چنان که امان الله خان افشار که حاکمی بی آزار و نیکسیرت بود، به غضب محمدشاه دچار شد. چه به شاه خبر رسیده بود که حاکم گیلان سردیست در لباس تقوا، طریق زهد در پیش گرفته و حیثیت (!) دولت را متزلزل (!) ساخته است. به هنگام عبور از بازار هرگاه دانه ای برنج یا خرده ای نان روی زمین بیند خم می شود و آنها را از زیر پا برمی دارد، جامه پشینی می پوشد و روی حصیر می نشیند و به همه خلایق به منظور شنیدن تفلساتشان بارعام می دهد، رفتارش مسالمت آمیز است...»

محمدشاه بی درنگ او را معزول و به تهران احضار می کند.<sup>۳</sup> (۱۲۵۶ ه.ق) ایرج میرزا که در اواخر عهد قاجاریه سی زیسته از لزوم اعزام حاکمی عادل و سعی در اصلاح امور سخن می گوید:

این سخنهاى دلاویز فراموش مکن	خسروا! گرچه فراموشی در طبع تونیست
به نگهداری تبریز فراموش مکن	نصب یک حاکم عادل را با سرعت تام
آتش فتنه در آن تیز فراموش مکن	حالت فارس که گردیده ز تأسیس پلیس
عاقبت مفسدت انگیز فراموش مکن	اسر قزاق که چون اسر پلیس است و بود

۱. مجله یفما، فروردین ۱۳۴۱، ص ۴۷.

۲. قادیخ بیداری ایرانیان، پیشین، ۲۳، ص ۱۶۷.

۳. گیلان در جنبش مشروطیت، پیشین، ص ۱۹، به بعد.

ز آخر کار پرهیز و فراموش مکن  
 از همه کار و همه چیز فراموش مکن  
 آه پیران سحر خیز فراموش مکن  
 هر یکی در سر یک میز فراموش مکن

اسم این هر دو برافکن ز جنوب و شمال  
 امرنان را که بود فرض و سزد لازم تر  
 ناله بیوه زنان از بی نان یاسد آور  
 دفع این جمع که بر رشوه خوری مشغولند

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

## فصل دهم

### وزارت دارایی یا دیوان استیفاء بعد از اسلام

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

پس از دیوان صدارت (یا وزارت) یکی از مهمترین مشاغل دولتی تصدی دیوان استیفاء یا «دیوان مستوفی» بود که امروز (وزارت دارایی) می‌گوییم. معمولاً تصدی و مسئول این مقام خطیر را «مستوفی» می‌خواندند. قبل از آن که از وظایف و حدود مسئولیت این دیوان و کارگزاران آن در ایران مطلبی بگوییم، از انواع و اقسام مالیات‌هایی که پس از استقرار حکومت اسلامی به وجود آمد، سخن می‌گوییم.

اسلام بطور کلی، مسلمانان را تشویق می‌کرد که به نام «جهاد با شمشیر و قوه قهریه وارد خاک کفار شوند. در این نبرد اگر کشته می‌شدند به بهشت دست می‌یافتند. و در صورت پیروزی، برمال و جان کفار حاکم می‌شدند. (لنا احدی الحسنین) در قرآن در سوره هشتم از «غنائم جنگی» و حقوق و اختیارات مسلمانان سخن رفته است.

«به گفته قرآن، غازیان اسلام که وارد خاک کفار می‌شوند، حق دارند زنان و مردان غیرنظامی را بکشند و یا به بردگی خود درآورند، (غیر از راهبان) زنان و کودکان را بنده سازند. هر مال منقولی از قبیل طلا و تیره و نسوج و اسب و دام را تصاحب کنند. اسیران برده از زن و مرد نیز جزو غنائم جنگی شمرده می‌شدند. خمس یعنی یک پنجم مجموع غنائم از آن امام یعنی رئیس دولت عربی مسلمان بود. و چهار پنجم غنائم میان سپاهیان تقسیم می‌شد. «یک سهم پیاده می‌برد و دو سهم سوار، جهاد برای «غازی» و جنگجوی عرب نوید ثروت و مکتب بود. از سرگ، به هنگام جهاد نیز بیمی نداشت، زیرا اسلام چنان که گفتیم به شهید راه دین تمام موهبات بهشت را وعده داده بود.

«اسلام اراضی و اموال غیر منقول را در ممالک مفتوحه «فی» یعنی اموال غنیمی و تاراج می‌شمرد و به اجماع مسلمانان یعنی دولت اسلامی متعلق می‌دانست.»<sup>۱</sup>  
«در تبلیغات اسلامی «جهاد و غزوات» یعنی جنگ در راه گسترش اسلام مقام ستازی دارد، تا جایی که «در نظر خداوند یک روز جهاد به خاطر دین، بیش از یک ماه روزه ارزش دارد.» در نتیجه این تبلیغات و از برکت استعداد و آسادگی این قوم بیابانگرد، اسلام به صورت دینی جهانگشای درآمد.

در سوره انفال آیه ۶۵ می‌فرماید یا ایها النبی حرص المؤمنین علی القتال... ای